



هوشنگ مرادی
گرمایی
نویسنده

با افتخار می گویم شاگردش بودم

خانم توران میرهادی از جمله افرادی بود که حق بسیاری برگردن ادبیات کودک و نوجوان و همچنین نظام آموزشی کشورمان دارند. اگر خواهان تربیت مدیران شایسته و کاردان باشیم باید از همین ستین کودکی دست به کار شویم، همانند کاری که خانم میرهادی با تأسیس مدرسه فرهاد انجام داد و تلاش

بسیاری هم به خرج داد.

مدرسه فرهاد تجاربی که از طریق احداث آن به دست آمد یکی از یادگارهای ارزشمند ایشان به شمار می آید، هر چند آنگونه که باید و شاید قدر این کار را ندانستند. فرهنگنامه کودک و نوجوان و همچنین شورای کتاب کودک هم از دیگر اقدامات اثرگذاری به شمار می آیند که خانم میرهادی بنای آن را گذاشت. ماقبل از فرهنگنامه کودک و نوجوان هم دایرةالمعارف‌های دیگری برای این گروه سنی داشتیم اما اغلب ترجمه بودند، این در حالی است که ایشان با همکاری جمعی از استادان مطرح همچون ایرج جهانشاهی، محمود محمودی و خانم ایران گرگین بنای انتشار فرهنگنامه‌ای را گذاشت که تألیفی بود و از طرفی هم تناسب بسیاری با نیاز کودکان و نوجوان این سرزمین داشت. او آنقدر عاشقانه انتشار این فرهنگنامه را با همکاری دیگر دوستانش بنا گذاشت که همه ما در این سال‌ها همواره نگران بودیم که نکند عمرش آنقدر نباشد که به ثمر نرسشتن و انتشار حداقل چند مجله از این کار را نبیند. خانم میرهادی بخش اعظمی از زندگی‌اش را صرف کودکان و نوجوانان کرد، او از تمام موقعیت‌هایی که می‌توانست از آن خود کند گذشت تا به هدف ارزشمندتری دست یابد. او حتی از آبروی حرفه‌ای‌اش استفاده کرد تا فرهنگنامه‌ای را که بی هیچ حمایتی بناگذاشته شده بود حفظ کند. اگر در نظام آموزشی مدرن کشورمان بتوان به نام چند نفر رسید، بی شک توران میرهادی یکی از آنان خواهد بود. خانم میرهادی آنقدر زن بزرگ و تأثیرگذاری در حوزه ادبیات و آموزش بود که با وجود سال‌ها فعالیتیم در حوزه ادبیات‌افتخار این را دارم که خودم را یکی از شاگردان ایشان بدانم. حتی بی‌اغراق می‌توانم بگویم که آمدنم به دنیای ادبیات کودک و نوجوان (هر چند نوشته‌های خود را محدود به گروه سنی خاصی نمی‌دانم) را مدیون ایشان هستم. در آن سال‌ها که برخورد خوبی با اهالی ادبیات نمی‌شد و تنها به‌دنبال پرسه‌سازی برای آنان بودند خانم میرهادی بی هیچ چشمداشتی از من و امثال من حمایت کرد، همین حمایت هم منجر به ادامه فعالیت‌هایم در این حوزه شد.

هنوز شورای کتاب کودک را نمی‌شناختم که در یکی از همایش‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان شرکت کردم. در این همایش دو‌قصة، از مجموعه قصه‌های مجید را همراه داشتم که یکی از آنها را به خانم میرهادی دادم. حدود یک‌ماه بعد تماس گرفتند که خانم میرهادی از شورای کتاب کودک می‌خواهد من را ببیند.

آن زمان تقریباً سی و دو- سه ساله بودم و دیدار و صحبت با ایشان نگاه من به فرهنگ و ادبیات را به کل تغییر داد. با وجود تمام نکات مثبتی که می‌توان در ارتباط با رزومه کاری ایشان برشمرد شاید صحیح نباشد که بگویم جایشان خالی است. برخلاف دیگر دوستان که تا عیزری از بین‌مان می‌رود می‌گویند جای او خالی است، من معتقدم که هر یک از این بزرگان همچون گلی هستند که بعد از پژمرده شدن گلی دیگر جایشان را خواهد گرفت. به قول شاعر «هرکسی نغمه خود خواند و از صحنه رود/صحنه بپوشد به جاست/خرم آن نغمه که مردم بسپارند به یاد» این صحنه همچنان باقی می‌ماند همان‌طور که قبل از خانم میرهادی هم بزرگانی مانند باغچه‌بان، یمنی شریف و فردوس وزیری در این عرصه تلاش کردند.

زنی در تراز یک «نهاد»

تعداد شخصیت‌هایی که در فرهنگ ایران راهشان معادل یک «نهاد» است بسیار اندک است، نام ده‌خدا یعنی یک «نهاد»، همچنان که ایرج افشار یک «نهاد» بود. توران میرهادی هم یک «نهاد» بود، اما چرا! او و اقارانش یک «نهاد» بودند؟ اینان شخصیت‌هایی بودند که خود را، زندگی شخصی خود را، سلامتی خود را، اکنون خود را، آینده خود را، دارایی‌های مادی خود را وقف آمان‌های فرهنگی و انسانی کردند. توران میرهادی هم از زمره اینان بود، او در تاریخ یکصد ساله اخیر ایران از فرهنگ‌سازی است که برگی زرین در تاریخ فرهنگمان به ایشان اختصاص خواهد یافت. بدون شک هیچ انگیزه‌ای نمی‌توانست وجود داشته باشد که این همه ایثار و از خودگذشتگی در یک زندگی قریب یک قرن را هدایت کند. ضربان قلب او در طول ۹ دهه از زندگی‌اش، برای ایران، برای فرهنگ ایران، بویژه کودکان ایران زد. زندگی او ادامه دارد، مرگ موقعی اتفاق می‌افتد که زندگی پایان یابد، زندگی دوم میرهادی سال هاست در کتابخانه‌ها به جریان افتاده است. درست است که او رفته و ما کالبد بی‌جانش را به خاک سپرده‌ایم، اما کدام کتابخانه را در جهان می‌شناسیم که نامی از ایران و زبان فارسی در آن باشد ولی اثری از توران میرهادی در آن نباشد. زنده است به حکم آثاری که از خود باقی گذاشته است، زنده است به خاطر برگ‌هایی که با دستان لرزان خود، ورق به ورق برای کودکان دیروز، امروز و فردا نگاشته است. چگونه می‌توان باور کرد و اساساً مگر می‌شود باور کرد که او نیست، او اکنون در گوشه هر صفحه‌ای از فرهنگ و ادبیات ایران بویژه آنچه مربوط به کودکان ایران زمین است نشسته و نگران است. آیا ما وارثان معنوی او می‌توانیم آن راهی که خانم میرهادی در طول ۹ دهه برای ما هموار کرد ادامه بدهیم یا نه! بی‌گمان فرزندی‌ای که او تربیت کرد و اکنون خود دارای فرزندان دیگری هستند راهش را ادامه خواهند داد. خوشا به حال آنهایی که نفس توران میرهادی به آنان خورده است. خوشا به حال آنان که محضرش را در کک کرده‌اند، خوشا به حال آنهایی که همکار او بوده‌اند و خوشا به حال فرزندان آینده ایران که خوشه چین خرمن فضل و دانش و مهر و دوستی اویند.



غلام‌رضا امیرخانی
نویسنده و سردبیر
مجله‌یخارا

استاد و
کتابخانه‌های

تلاش‌های این گروه از دلسوزان عرصه تعلیم و تربیت، خوشبختانه به تعطیلی کشانده نشد و طی دهه‌های بعد تا امروز کارنامه قابل تحسینی را برپردیدگان ما گشوده است. تابیش از پیروزی انقلاب اسلامی، بزرگانی چون توران میرهادی، محمود کیانوش، فضل‌الله صبحی، مهدی آذریندی، عباس یمنی شریف، نوش آفرین انصاری و در نسل‌های بعدی، نام‌های آشنایی نظیر محمود حکیمی، رضا رهاگذر، مصطفی زمانی نجف آبادی، ثریا قزل‌ایاغ هر یک از خاستگاهی متفاوت و با دغدغه‌های خاص خود قدم به این عرصه نهاده‌ند. در این بین نمی‌توان از توران میرهادی یاد کرد و نامی از مدرسه فرهاد ذکر نکرد؛ مدرسه‌ای که به همت شخص وی برپا شد و نقطه عطفی در سیر تعلیم و تربیت در ایران معاصر به‌شمار می‌آید. اهمیت مدرسه فرهاد در چیست؟ شاید این توصیف در مقدمه کتاب در جست و جوی انسان امروز بتواند ما را با اهمیت مدرسه فرهاد آشنا سازد: مدرسه فرهاد... شاگرد اول نداشت، رقابتی در آن در میان نبود. معلم و دانش‌آموز به همراه هم کتاب درسی می‌نوشتند. کتابخانه‌اش را دانش آموزان و معلمان برپا کردند؛

به بهانه نخستین سالگرد درگذشت توران میرهادی

لالایی بیداری توران خانم



مریم شهزایی

مادر اصرار داشت باغبان شود، می‌گفت: «همه که لازم نیست دکتر و مهندس شوند، به باغبان هم نیاز داریم!» او هم شد، منتهی باغبان کودکان سرزمینش، نه باغبان درختان و گل‌ها که چه بسا اگر دل به آنان می‌سپرد رنج کمتری متحمل می‌شد. متولد سال ۱۳۰۶ از پدیری مهندس و مادری هنرمند و مجسمه‌ساز بود. یک بار وقتی از مادرش پرسید: «چرا مجسمه‌سازی را رها کردی؟» در پاسخ شنید: «مجسمه‌سازی را رها کردم و شما را ساختم، این خیلی سخت‌تر بود.» توران میرهادی هم قدم در همین راه گذاشت، زنی که بی‌اغراق حق مادری بر گردن کودکان این مرز و بوم دارد. فارسی زبان پدیش او آلمانی زبان مادری‌اش بود، به انگلیسی و فرانسه هم آنقدر تسلط داشت که مدتی به آموزش‌شان مشغول بود. از همان ابتدا دغدغه ادبیات کودک و مسائل تربیتی او را بر آن داشت که از تحصیل در رشته علوم طبیعی دست بکشد و بواسطه آشنایی با باغچه‌بان نوین در نظام آموزشی‌مان گذاشت اما مسئولان قدرش را ندانستند، در شورای کتاب کودک که با محسن خمارلو، همراه همیشگی‌اش بنانه‌ا، در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان که سهمی بسزا در تصویب احداثش داشت. شاید صبح آفتابی آدینه ۲۱ آبان ۹۵ کالد بی‌جانش را در امام‌زاده عبدالله شهری به آغوش خاک برده باشیم اما همچنان زنده است و حضور دارد و اغراق نیست که او را مادر نظام آموزشی مدرن و همچنین ادبیات کودک می‌نامند. شاید عادت کرده باشیم که قدر توران میرهادی‌ها را ندانیم، اما هر چقدر هم آنان را نادیده بگیریم به هر حال بخشی از امروز و فرداهای سرزمین‌مان را مدیون تلاش‌هایشان هستیم.

تحول ادبیات کودک و دوران کودکی

نگاهی گذرا به سیر تحول دوران کودکی، از مشروطیت تا کنون، گویای تحولاتی چند جانبه، پیچیده و پرفراز و نشیب بوده است. پیش از آن، کودکان حقوق و حضور اجتماعی فردی مدون و تثبیت شده در چارچوبی به رسمیت شناخته شده و قانونی نداشتند. با عمومی‌ و اجباری شدن تحصیل کودکان و حق برخورداری از آموزش و پرورش در مدارس، اندک اندک کوشش شد که همه کودکان از نعمت تحصیل برخوردار شوند؛ حقوقی که آسان به دست نیامد. کافی است که به مرارت‌ها و مشقت‌های پیشگامان آموزش، و پرورش نوین، نگاهی کوتاه بیندازیم. در عین حال، با همه دستاوردهای مهم آموزش و پرورش رسمی، کُزی‌ها و کاستی‌های در سیاستگذاری و شیوه آموزش، بر پیشگامانی چون دکتر محمد باقر هوشیار و جبار باغچه‌بان آشکار بود. پس از آنها نیز، شاگرد شایسته و کارآندشان توران میرهادی راه آنها را در دو قلمرو نظر و عمل پی گرفت. میرهادی که در جریان تحصیل و کار میدانی و تجربی، به ناکارآمدی شیوه آموزش و پرورش و کاستی‌های کتاب‌های درسی پی برده بود، کوشید با الگوسازی، راه درست برخورد با کودکان و دوران کودکی را به هم ستخان خویش بیاموزد، از این‌رو مدرسه فرهاد را پی نهاد. در عین حال، با توجه به نابسندگی کتاب‌های درسی، نخستین نمایشگاه کتاب کودک را برپا کرد و به‌دنبال آن کتابخانه‌ای با حدود ۱۵ هزار جلد کتاب- با کمک خود بچه‌ها- تأسیس کرد. به این هم اکتفا نکرد و با جمعی از یاران و پیشگامان آموزش و پرورش نوین، مدرسه‌ای که عادت کتابخوانی را در ذهن و لذت این‌عادت را در دل دانش‌آموزانش می‌کاشت. مدرسه‌ای که در آن ترسش و ترساندن از عادت‌ها نبود. مدرسه‌ای که مشوق مشاهده و کشف بود؛ مدرسه‌ای که هنر در پرورش ذهن خلاق کودکان، نقش مهمی داشت، مدرسه فرهاد ناشی را از اسم برادر توران میرهادی گرفته بود که در کودکی طعمه اجل شده بود. داغ برادر کوچک، خواهر را مصمم کرد تا به طریقی نو، نام وی را برای همیشه جاودان سازد و چه چیز مناسب‌تر از مدرسه‌ای که دغدغه‌های آموزشی و پرورشی میرهادی را بتواند منعکس سازد.

از اهمیت مدرسه فرهاد گفتیم. ولی خود توران میرهادی کیست؟

وی سال ۱۳۰۶ شمسی از پدیری ایرانی و مادری آلمانی به دنیا آمد. پدرش، سید فضل‌الله میرهادی یکی از دانشجویان نخبه‌ای بود که در سال ۱۲۹۵ شمسی برای تحصیل از طرف دولت ایران به آلمان اعزام شد. او در رشته مهندسی ساختمان مشغول به تحصیل شد. در جلسات دانشجویی دانشگاه مونیخ با «گرتا دیرتیش» مجسمه‌ساز و هنرمند آلمانی آشنا شد و این آشنایی به ازدواجی منجر شد که حاصل آن ۵ فرزند بود و توران فرزند چهارم خانواده بود. توران میرهادی در سال ۱۳۲۵ به‌عنوان دانشجوی رشته علوم طبیعی وارد دانشکده علوم دانشگاه تهران شد. ولی دوفنر خارج از این حوزه روی او تأثیر گذاشتند و مسیر زندگی او را تغییر دادند: جبار باغچه‌بان و دکتر محمدباقر هوشیار، باغچه‌بان را کمتر خواننده‌ای است که نشناسد. دکتر هوشیار (۱۳۳۶ – ۱۲۸۳) را هم باید از پیشگامان تعلیم و تربیت علمی در کشور دانست که سال‌ها در آلمان تحصیل کرده بود و بعداً موفق شد برای نخستین بار خوانندگان ایرانی را به صورتی جدی با فلسفه پیچه آشنا سازد.^[۱] دانشجوی

به علاقه‌مندان اقدام کند؛ البته کارهای او تنها به این مدرسه محدود نشد. بعد از آن شورای کتاب کودک و فرهنگنامه کودک و نوجوان را هم با همکاری جمعی از دیگر دوستان دغدغه‌مندش دایر کرد. با تلاش او و لیلی ایمن، در کنار آذر هنما سال ۳۵ نخستین نمایشگاه کتاب کودک را برپا کردند که موضوع کمبود کتاب‌های این گروه سنی را به جامعه فرهنگی آن روزگار نشان داد. او و همکارانش در راه‌اندازی نشریه‌های یک دانش‌آموزی، دایر شدن دادگاه ویژه اطفال و نگهداری کودکان در مراکز غیر از زندان بزرگسالان هم نقشی بسزا داشتند. میرهادی با وجود بی‌مهری‌های بسیاری که در راه اعتلای آموزش و ادبیات کودکان و نوجوانان دید هیچگاه دست از کار نکشید، او همچنان به این راه ادامه داد تا اینکه سرانجام در سن ۸۹ سالگی بر اثر ضایعه مغزی با زندگی وداع گفت. شاید پنجشنبه گذشته سالروز پرکشدنش از کالبد خاکی‌اش بود اما او همچنان زنده است؛ در برگ برگ فرهنگنامه کودک و نوجوان، در مدرسه فرهادی که بنایی نوین در نظام آموزشی‌مان گذاشت اما مسئولان قدرش را ندانستند، در شورای کتاب کودک که با محسن خمارلو، همراه همیشگی‌اش بنانه‌ا، در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان که سهمی بسزا در تصویب احداثش داشت. شاید صبح آفتابی آدینه ۲۱ آبان ۹۵ کالد بی‌جانش را در امام‌زاده عبدالله شهری به آغوش خاک برده باشیم اما همچنان زنده است و حضور دارد و اغراق نیست که او را مادر نظام آموزشی مدرن و همچنین ادبیات کودک می‌نامند. شاید عادت کرده باشیم که قدر توران میرهادی‌ها را ندانیم، اما هر چقدر هم آنان را نادیده بگیریم به هر حال بخشی از امروز و فرداهای سرزمین‌مان را مدیون تلاش‌هایشان هستیم.



نوش آفرین انصاری
استاد دانشگاه،
نویسنده، پژوهشگر
و دبیر شورای
کتاب‌کودک

کسی صدای «مدرسه فرهاد» را نشنید

بررنگ دانستن یک جریان یا جریان‌های بزرگی که زنده یاد توران میرهادی آغاز کرد، همانند بحث «مدرسه فرهاد» در اواخر دهه ۳۰ یا «تأسیس شورای کتاب کودک» در آغاز دهه ۴۰ و دایر کردن «فرهنگنامه» در سال ۱۳۵۸ به ارزشی بازمی‌گردد که جامعه برای حرکت قهرمانانش قائل است. مدرسه فرهاد تجربه بسیار بزرگی بود که متأسفانه در زمانی که باید مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گرفت به آن بی‌توجهی شد و مسکوت باقی ماند. با وجود تمام تلاشی که به خرج دادیم تا به این تجربه گرانبایه توجه شود، نه تنها در آن سال‌ها، بلکه حتی تا به امروز همچنین اتفاق رخ نداده است.

بنابراین پرچمداران فعالیت مدرسه فرهاد هم اکنون دو دسته بسیار کوچک را تشکیل می‌دهند، گروهی از فارغ‌التحصیلان مدرسه فرهاد در ایران هستند و تعدادی از آنان هم مقیم کشورهای دیگر. البته برخی از این افراد هم دست به تشکیل نهادهایی زده‌اند که در حال کسب تجربه‌های نوینی هستند، سازمان‌های مردم‌نهادی که نوعی از مدرسه یا آموزش‌های جدید را در جزیره‌های بسیار کوچکی تجربه می‌کنند. متأسفانه باید گفت که صدای تجربه بزرگ مدرسه فرهاد ایشان به هیچ شکلی به گوش مسئولان نرسید یا شاید خودشان نخواستند که آن را بشنوند. در ارتباط با شورای کتاب کودک ماجرا قدری متفاوت است، شورا به هر حال برنامه خاصی را در بررسی کتاب و ترویج کتابخوانی دنبال می‌کرد. در همین رابطه هم می‌توان گفت که توفیق بسیاری حاصل شده که کمابیش نتیجه‌اش در برنامه‌های شورا قابل مشاهده است.

استقبال ناشران از طرح‌هایی که شورا به این منظور داشت هم در شکل تأسیس و تجهیز کتابخانه‌ها قابل مشاهده است. فرهنگنامه نیز یکی دیگر از کارهای بارارزشی است که ایشان از سال ۱۳۵۸ روی آن متمرکز شد، کاری بسیار درخشان که به عقیده من از دو اقدام قبلی خانم میرهادی بیشتر در جامعه معرفی شد. فرهنگنامه به هر حال کتاب مدونی است که جلد هفدهم آن هم بزودی به چاپ سریده می‌شود، گمان می‌کنم هیچ یک از این سه برنامه عظیم خانم میرهادی که همگی به هم مرتبط هستند را نمی‌توان از یکدیگر جدا کرد. با وجود این گمان می‌کنم برای حوزه فرهنگنامه می‌توان برد وسیع‌تری طی سال‌های فعالیتش با موفقیت روبه‌رو شد. مهم‌ترین دلیل این موفقیت را در این می‌بینم که شورا با برنامه‌ریزی و مدیریت صحیحی روبه‌رو بود و از سویی تقسیم کار بسیار درستی در آن حاکم بود. خانم میرهادی موفق به ایجاد هم‌رئسیتی بزرگی میان افرادی شد که به‌طور داوطلبانه در شورا و فرهنگنامه مشغول فعالیت شدند. شاید چون عمده این افراد نیروهای داوطلبی بودند که تنها با عشق همکاری‌شان را آغاز کرده بودند و به همین واسطه هم موفق به جلب اعتماد جامعه شدند. ای کاش قدر توران میرهادی را تا زنده بود می‌دانستند.

خستگی را خسته کرد

نه تنها من، هر فرد دیگری که در حوزه فرهنگ و هنر، بویژه برای گروه سنی کودک و نوجوان مشغول فعالیت باشد خانم توران میرهادی را می‌شناسد. من هم از دیرباز با ایشان آشنا بودم گرچه سعادت دیدار با او را نداشتم اما از فعالیت‌های ارزشمندش باخبر بودم. می‌دانستم که مهم‌ترین دغدغه‌اش بچه‌ها و ایجاد شرایطی بهتر برای فراهم آوردن آینده‌ای بهتر برای آنان است. به واسطه همین رزومه درخشان بود که من و تتی چند از دوستانم ارکستر بزرگ «آرف» را حدود یک ماه قبل برگزار کردیم، البته ایده اجرای این ارکستر به یک دهه قبل بازمی‌گردد که تصمیم گرفتیم کنسرتی به حمایت از شورای کتاب کودک و برای بزرگداشت زنده‌یاد خانم توران میرهادی برگزار کنیم. گرچه متأسفانه به دلایلی این اجرا از سوی مسئولان وقت سالن وزارت کشور کنسل شد و نتوانستیم سال‌ها فعالیت خانم میرهادی را در زمان زنده بودن ایشان قدر بدانیم. انجام آن اجرا آنقدر برایمان مهم بود که بعد از گذشت حدود ۱۲-۱۰ سال، هنوز برخی از سی دی‌های آن دوران را نگه داشته‌ایم.

سال‌ها از آن دوران گذشت تا اینکه متأسفانه ما خانم میرهادی را از دست دادیم و نتوانستیم تا وقتی در قید حیات بود ارکستر مورد نظر‌مان را برپا کنیم. حدود ۶-۷ ماه قبل یکی از دوستان نزدیک، برنامه اجرای کنسرتی برای کودکان و نوجوانان را مطرح کرد که قرار بود آواز آن را خانم سیمین قدیری یکی از مربیان سابق مدرسه فرهاد برعهده بگیرد. موافق این اجرا بودم و به سرعت طرح‌ایش را انجام دادم، خانم شیوا اعلامی هم یکی دیگر از دوستانی بود که در اجرای این کنسرت همراهی‌مان کرد، جالب است که بداندید ایشان یکی از شاگردان مدرسه فرهاد بودند، نه تنها این دو دوست، بلکه یکی - و فرد دیگری از شاگردان مدرسه فرهاد هم همراهی‌مان کردند. یکی از قطعاتی که اجرا شد سرود مدرسه فرهاد و به یاد خانم میرهادی بود. خانم میرهادی در شرایطی که از حمایت هیچ سازمان یا ارگانی برخوردار نبود برای بقا و موفقیت شورای کتاب کودک و فرهنگنامه کودک تلاش کرد. او هیچ‌گاه از نهاربهری‌های واسطه‌ها خسته نشد و با انگیزه بسیار این راه را ادامه داد. برخلاف اغلب افرادی که با به انگیزه دستبایی به شهرت، یا با انگیزه به دست آوردن منافع مادی و حتی هر دو اینها دست به هر کاری می‌زنند خانم میرهادی تنها به عشق کودکان و برای سرزمینش عاشقانه کار کرد و از زندگی و تمام داشته‌هایش مایه گذاشت.

ای کاش قدر بزرگداشتن او را تا وقتی زنده‌اند بدانیم، خانم میرهادی و بزرگانی

همچون ایشان حق بسیاری بر گردن فرهنگ و ادب این مرز و بوم دارند، ای

کاش قدر تجارب و داشته‌های این قبیل افراد را بدانیم.

بعد از اعدام همسرش، مجوز تأسیس کودکستان فرهاد را با کمک مادرش گرفت؛ مؤسسه‌ای که ربع قرن یعنی تا سال ۱۳۹۹ در مقاطع مختلف دبستان و راهنمایی فعالیت کرد و صدها دانش‌آموز نخبه را راهی جامعه ساخت. اگر همسر او شصیت کرده بود که توران کار فرهنگی را ادامه دهد، همسر دومش، محسن خمارلو که او هم از دوستان سرگرد وکیلی بود، در طول آموزشش متعادی و در عمل همراه و یاور وی در فعالیت‌های فرهنگی و خصوصاً در مدرسه فرهاد به شمار می‌رفت. مدرسه فرهاد که ساختارش در واقع، خانه پدرب میرهادی در خیابان ایران (بین میدان شهدا و بهارستان) بود، چند سال پیش از تعطیلی به مکان جدیدی در خیابان سهروردی انتقال یافت. تعطیلی مدرسه انگیزه‌های او را در اهتمام به امر آموزش کودکان و نوجوانان از بین نبرد. وی و همراهانی چون ایرج جهانشاهی، نوش آفرین انصاری، هوشنگ شریف‌زاده گیلانگی، منصوره راعی و گروهی دیگر از کتابداران و نویسندگان و مترجمان و ویراستاران در شورای کتاب کودک، کار سترگی را بنیان نهادند که برای همه کودکان و نوجوانان فارسی زبان از سن ۱۰ تا ۱۶ سال قابل استفاده باشد؛ فرهنگنامه کودکان و نوجوانان؛ کتابی مرجع مناسب بچه‌های ایرانی تا خلا فقدان چنین اثری در زبان فارسی را پر کند. شاه‌طاول کشید تا جلد نخست در سال ۱۳۷۱ منتشر شود و این روند تا امروز نیز ادامه دارد.

توضیحات:

[۱]- عنوان مطلب برگرفته از تانه معروف کودکانی است که در مدرسه فرهاد خوانده می‌شده است. دکتر مهدی محمدی میرزای از دوستان صمیمی هوشیار شعری با این مطلع برای سنگ قبر او سرود؛ اگر چند بر درد هستی دوست / چنین خواب سنگین ز تو راوست